SHAHRARANEWS.IR
روزنامه
فرهنگی - اجتماعی - اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز
شهرداری مشهد
مدیرمسئول
سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر
سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی
ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
نمابر
۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک
۳۰۰۰۷۲۸۹

۴شنبه
سال هفدهم
۲۵ تیر ۱۴۰۴
۲۰ محرم ۱۴۴۷
شماره ۴۵۳۲

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۱۵ %
۲۳↓ ۳۶↑
صبح ۲۸
ظهر ۳۴
عصر ۳۴
شب ۲۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۷:۴۰
غروب آفتاب ۱۸:۴۸:۴۴
اذان مغرب ۱۹:۰۹:۳۳
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۵۱
اذان صبح فردا ۰۴:۲۷:۱۷
طلوع آفتاب فردا ۱۱:۳۷:۴۵

حدیث رضوی

امام رضا^(ع)^:
دوست هرکس عقل و دانایی اوست و دشمن هرکس جهل و نادانی او.
اصول کافی ۱۱/۱

اول شخص

درباره شهید سردار مهدی ربانی که در حملات تروریستی رژیم صهیونیستی به همراه خانواده‌اش به شهادت رسید

نگاهبان مرزهای مقتدر

مریم شیعه|اطرافیانش او را با نظم و انضباط می‌شناسند. مادرش می‌گوید این نظم و انضباط را از روزهای کودکی دارد. وقتی که پسربچه‌ای دقیق و باحوصله بود و وظایفش را به‌خوبی می‌شناخت. بعدها روحیه فداکاری و رزمندگی هم به او اضافه می‌شود. زمانی که عراق در آخرین روزهای تابستان ۱۳۵۹ اعلان جنگ می‌کند و به خاک کشور یورش می‌آورد، مهدی به‌صورت داوطلبانه راهی جبهه‌ها می‌شود. سن و سال چندانی ندارد. در آن دوران، جوان و باانگیزه است. روحیه جهادی دارد و نگاهش فراتر از هم‌سن‌وسال‌هایش است. به‌سرعت در واحدهای عملیاتی، مسئولیت‌های کلیدی به او محول می‌شود و تنها در عرض چندماه، در برنامه‌ریزی عملیات مهمی چون والفجر، کربلا و بیت‌المقدس نقش‌آفرینی می‌کند. نگاه راهبردی او تحسین‌برانگیز است. می‌تواند در موقعیت‌های بحرانی، راه پیشروی را پیدا کند و هم‌رزمانش درباره او می‌گویند که در سخت‌ترین شرایط هم، با دقت نیروها را سامان می‌دهد. دفاع از وطن را در ساختن شبکه‌ای از اعتماد، شجاعت و بینش عمیق نسبت به سرنوشت کشور می‌بیند. همین تجربه‌های ارزشمند است که او را در ساختار دفاعی کشور، از سایر نیروهای حاضر به خدمت متمایز می‌کند. او فرمانده‌ای میدان‌دیده و متعهد است که زندگی‌اش را وقف دفاع از مرزهای کشور می‌کند.

نبرد چندمیدانه

او همواره بر اهمیت هماهنگی میان نیروهای مسلح تأکید دارد و معتقد است دفاع امروز، فقط اتکا به قدرت موشکی نیست، بلکه نیازمند نوعی راهبرد ترکیبی است که توان اطلاعاتی، امنیتی، مرزی و حتی جنگ شناختی را پوشش می‌دهد. از نگاه او، نبرد امروز، عرصه‌ای چندبعدی است که اگر پلانی هوشمندانه و چابک نداشته باشیم، توان بازدارنده‌مان آسیب می‌بیند. برای چند سالی، یکی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران استان خراسان است. بعد در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱ به‌عنوان جانشین قرارگاه ثارا... فعالیت می‌کند. از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۵ معاون عملیات سپاه پاسداران می‌شود و از شهریور ۱۳۹۵ به بعد، معاون عملیات رئیس ستادکل نیروهای مسلح است. مسئولیت هماهنگی میان نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی را دارد. او با اشراف بر ساختارهای ترکیبی دفاع، برای تقویت توان بازدارنده ملی تلاش می‌کند. مرزهای کشور برای او فقط خطوط جغرافیایی نیستند، بلکه مرز، اقتدار ایران است و توجه ویژه‌ای به آن‌ها دارد. نگاهش به آینده است و هدف‌هایش هیچ‌گاه او را از درک شرایط واقعی بازنمی‌دارد.

پیکرهای هزارپاره

سحرگاه بیست‌وسوم خرداد ۱۴۰۴ بود که فاجعه در گوشه‌وکنار تهران رخ داد. نگاه‌های خیره مردم، از پشت پنجره‌های بسته به کوچه‌هایی دوخته شد که کسی از آن‌ها گذر نمی‌کرد. صبحی که با صدای انفجار و تصویر دود و آتش آغاز شود، نبض روز را از تپش می‌اندازد. وقتی که خانه سردار مهدی ربانی هدف قرار گرفت، او به همراه همسر و فرزندش آنجا بود. همسایه‌ها سراسیمه از خانه بیرون ریختند و در محاصره چشمان ناباورشان، آتش از هر طرف خانه زبانه می‌کشید. در و دیوار این خانه روی هم آوار شده بود و هیچ‌کس نمی‌دانست که چه اتفاقی در حال رخ دادن است. سردار ربانی از فرماندهان گمنام هشت سال دفاع مقدس بود. او کسی بود که در جنگ‌های نامنظم دوشادوش چمران مبارزه کرد. شخصیتی متواضع داشت و کمتر نامش در محافل مختلف تکرار می‌شد. وقتی هم رفت، رسانه‌ها چیز زیادی درباره او نمی‌دانستند. پس از ساعت‌های طولانی جست‌وجو تنها بخش‌هایی از پیکر این شهید و خانواده‌اش شناسایی شد. او در سکوت زندگی کرد و بدون هیاهو رفت. سردار در بهشت زهرا^(س)^ تشییع و به همراه خانواده‌اش به خاک سپرده شد وقتی که مظلومیتش، قلب هر آزاداندیشی را به درد آورد. او فرمانده‌ای بود که نه در میدان نبرد، بلکه در حریم امن خانه قربانی ترور نفرت‌انگیز و ایدئولوژی شرم‌آور غاصبان صهیونیست شد.

همسایه همزبان

نگفته حل کرد مشکلم را

عاطفه جعفری
نویسنده و شاعر

ساعت ۸ صبح بود که یکی از شبکه‌های سیما صلوات خاصه امام‌رضا^(ع)^ را پخش کرد، دلم برای حرم تنگ شد. یک هفته پیش حرم بودم ولی انگار مدت زیادی است از بهشت دورم. دلم پرکشید که از ورودی شیرازی وارد حرم مطهر شوم و مسیر را بروم سمت مسجدگوهرشاد و نماز را به جماعت رو به ایوان مقصوره بخوانم. اما با صدای بچه افکارم به‌هم ریخت و رفتم سراغش.

فردای این اتفاق زهرا تماس گرفت و گفت: این هفته میای انجمن؟ و فکر کردم شاید بد نباشد به بهانه حضور در انجمن شعر رضوی زیارت هم بروم. در مسیر شعر خواندیم و وارد پارکینگ حرم شدیم و چون کیف سبکی برداشته بودم پیش از اینکه تفتیش زهرا تمام شود اذن دخول را هم خواندم.

وارد جلسه شدیم و چون ایام شهادت امام حسین^(ع)^ بود غالبا شعرهای عاشورایی خوانده شد.

شعری که چندسال پیش برای حضرت زینب^(س)^ نوشته بودم و کامل نشده بود را دوسه‌شب پیش کامل کردم و در انجمن خواندم و بیت پایانی خیلی مورد اقبال حاضران و مخصوصا استاد شفق واقع شد.

طبق روال هرهفته جلسه را با صلوات خاصه امام‌رضا^(ع)^ به پایان بردند و وقتی جلسه را ترک کردیم یاد بچه افتادم که در خانه بود و باید پیش از آنکه صبر پدرش تمام شود به خانه برگردم.

از پله‌های پارکینگ آمدیم پایین که زهرا گفت: ولی خیلی حس بدیه دارن اذان میگن و ما داریم از حرم خارج می‌شیم کاش نماز می‌خوندیم.

یادم آمد دیروز دلم برای نمازجماعت خواندن در حرم تنگ شده بود و گفتم: خوب برگردیم!

مجدد وارد صحن پیامبر اعظم^(ص)^ شدیم و بعد هم رفتیم مسجد گوهرشاد و نماز را به جماعت خواندیم و کنار پنجره رو به ضریح گره از گلو باز کردیم و با عجله به سمت پارکینگ آمدیم که به خانه برگردیم. در مسیر پارکینگ آن‌قدر سبک‌بال بودم که شروع کردم به زمزمه‌کردن ابیاتی از غزل رضوی‌ام:

یاعلی‌ابن موسی‌الرضا

مرا بگیر از خودم که قدری میان صحنت قرار گیرم
مرا بگیر ای قرار عالم من از خودم سال‌هاست سیرم
مرا به مهمان‌پذیر باران دوباره در صحن خود فراخوان!
پناه من! از شما چه پنهان که دست‌خالی‌تر از کویرم
دراین شبستان سرد دنیا که هست انسان هماره تنها
کشانده نوری مرا به اینجا بدون مهر تو زمهریرم
دراین حرم معنی تعالی نبوده غیر از شکسته‌بالی
من آن دلم که دراین حوالی شکسته‌ام تا که پر بگیرم!
دوباره گفتم: غم دلم را به او بگویم، عوالمم را!
نگفته حل کرد مشکلم را ضریح فهمید گوشه‌گیرم
خوشا امیدآفریدن تو! قرار آخر، رسیدن تو!
به شوق یکبار دیدن تو! سه بار من حاضرم بمیرم

ایران همدل

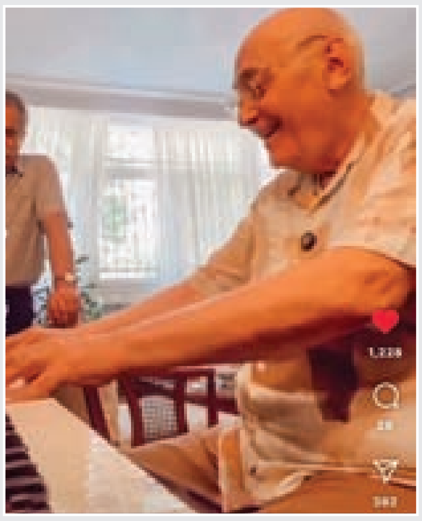

ای ایران دل‌آویز

تماشای ویدئو محمد سریر تنها بازمانده از خالقان اثر ماندگار «ایران ایران» در حال نواختن ملودی این آهنگ با پیانو، شوق به چشم‌های هر بیننده‌ای می‌آورد. سریر آهنگ‌ساز «ایران ایران» است که با وجود ابتلایش به بیماری آلزایمر، آهنگی که برای ایران ساخته را نه‌تنها همچنان به خاطر می‌آورد بلکه تنها آهنگی است از ساخته‌هایش که می‌تواند بنشیند پشت پیانو و آن را بنوازد. قطعه «ایران ایران» نخستین بار در فروردین ۱۳۵۷ از سوی نشر نی‌داوود و در آلبوم «دلاویزترین» منتشر شد؛ تا شعری که تورج نگهبان سروده بود با خوانندگی محمد نوری و آهنگ‌سازی محمد سریر تبدیل به یکی از غرورآمیزترین و الهام‌بخش‌ترین قطعات موسیقی ملی ایران شود.

برای تماشای ویدئو نوازندگی محمد سریر کد را اسکن کنید.

بازتاب

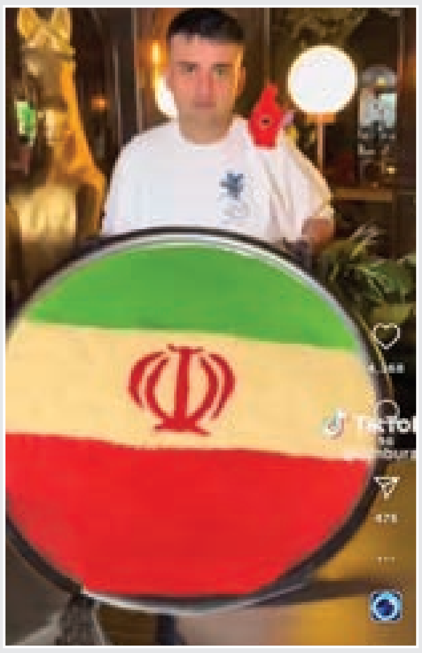

پرچم ایران شیرین است

بوراک، آشپز مشهور اهل کشور ترکیه، که بیش از ۵۰ میلیون نفر در اینستاگرام دنبال‌کننده دارد، شهرت عمده‌اش به دلیل کارهای خیرخواهانه، حمایت از مردم جنگ‌زده و محکوم کردن جنایات رژیم صهیونی است. او بارها با حضور در اردوگاه آوارگان فلسطینی و سوری با کودکان این کشورها مشغول آشپزی و تفریح شده و خاطرات شادی را برایشان رقم زده است. بوراک نسبت به شرایط اخیر ایران و حمله اسرائیل به خاک کشورمان نیز بی‌تفاوت نبوده و به شیوه خودش از ایران حمایت کرده است. او پیش‌تر پرچم کشورهای سوریه، لبنان و فلسطین را که مورد هجمه‌های رژیم صهیونی‌اند با باقلوا طراحی کرده بود و در روزهای گذشته سینی معروف باقلوایش را با پرچم ایران مزین کرد.

برای مشاهده ویدئویی که بوراک از طراحی پرچم ایران منتشر کرده است کد را اسکن کنید.

قاب طلا

این رستخیز عام که نامش محرم است

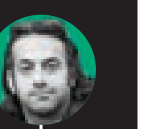

حمید سلطان‌آبادیان
عکاس و نویسنده

در روزهای ماه محرم، کوچه و خیابان‌های مشهد، حال‌وهوای دیگری دارند. آفتاب بی‌هیچ تردیدی خود را بر زمین شهر می‌گستراند، اما انگار غمی سوزان و پنهانی در هوا جاری است که حرارت خورشید در مقابل آن کم می‌آورد. شهر در عزایی بی‌پایان فرورفته و مشهد، در روشنای روز، صحنه‌هایی بی‌بدیل از همدلی و اندوه را به نمایش می‌گذارد.

پرچم‌های سیاه از سردر خانه‌ها و مغازه‌ها و برفراز خیابان‌های شهر آویزان‌اند و کتیبه‌هایی با نوشته‌هایی در سوگِ سالار شهیدان و یارانش، بر درودیوارها نقش بسته‌اند. در کوچه‌پس‌کوچه‌های باریک محلات قدیمی، پیرمردهای مشکی‌پوش، روی صندلی‌های چوبی نشسته‌اند و زیرلب مرثیه‌های ماندگاری از محتشمِ کاشانی را می‌خوانند: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است، باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است، گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست، این رستخیز عام که نامش محرم است ...». صدای نوحه‌خوانی از بلندگوهای هیئت‌های محل، با صدای طبل و سنج و زنجیر درهم می‌آمیزد و غوغایی به پا می‌کند. خیابان‌ها پرشده از دسته‌های عزاداری؛ پیراهن‌های سیاه، شانه‌هایی خمیده از اندوه و چشمانی سرخ از اشک. همه برای عرض تسلیت به‌سوی حرم می‌روند.

در نزدیکی حرم، جمعیت موج می‌زند. زائران با پای پیاده، بعضی علم بر دوش، بعضی پرچم‌های سرخ بر دست، پیر و جوان، زن و مرد و کودک، به سمت بارگاه مطهر روان‌اند. نگاه‌هایی خیره به گنبد طلایی، دل‌هایی پر از حاجت و حزن، چشم‌هایی خیس از اشک‌های سرخ. انگار مشهد، کربلایی دیگر است و سپاه حسین(ع)، دوباره خود را برای نبردی دیگر با یزیدیان، آماده می‌کند. این آتشی که در دل‌هاست، به این سادگی‌ها خاموش نمی‌شود. این اشک‌های سرخ، از دلی خون می‌جوشد و این چشمه، برای همیشه جاری است.

مشهد در روزهای محرم، شهری است که در دل شلوغی و هیاهوی روزمرگی و زندگی عمیقا غمگین است؛ شهری که با چشمانی باز، اشک می‌ریزد و با گام‌هایی آرام، در دل ماتم قدم می‌زند. هر کوچه‌اش روضه‌خانه‌ای است و هر رهگذری، سوگوار کربلاست.

آن مشهدی‌هایی که در این ماه، هنوز فرصتی برای رفتن به حرم مطهر امام رضا(ع) و عرض تسلیت پیدا نکرده‌اند، هرکجای شهر که باشند، از خیابان نواب صفوی و خیابان شیرازی گرفته تا خیابان امام رضا(ع) یا خیابان طبرسی و حتی خیلی دورتر، بولوار فردوسی یا خیابان قرنی، یا هرکجای دیگری که نگاهشان به گنبد و گلدسته بیفتد، همان وسط بولوار رو به حرم می‌ایستند و دست بر سینه گذاشته و سر خم می‌کنند و زیرلب آهسته زمزمه می‌کنند: «السلام علیک یا علی‌بن موسی‌الرضا، عرض تسلیت داریم آقاجان، ما هم عزادار جدتان هستیم...»

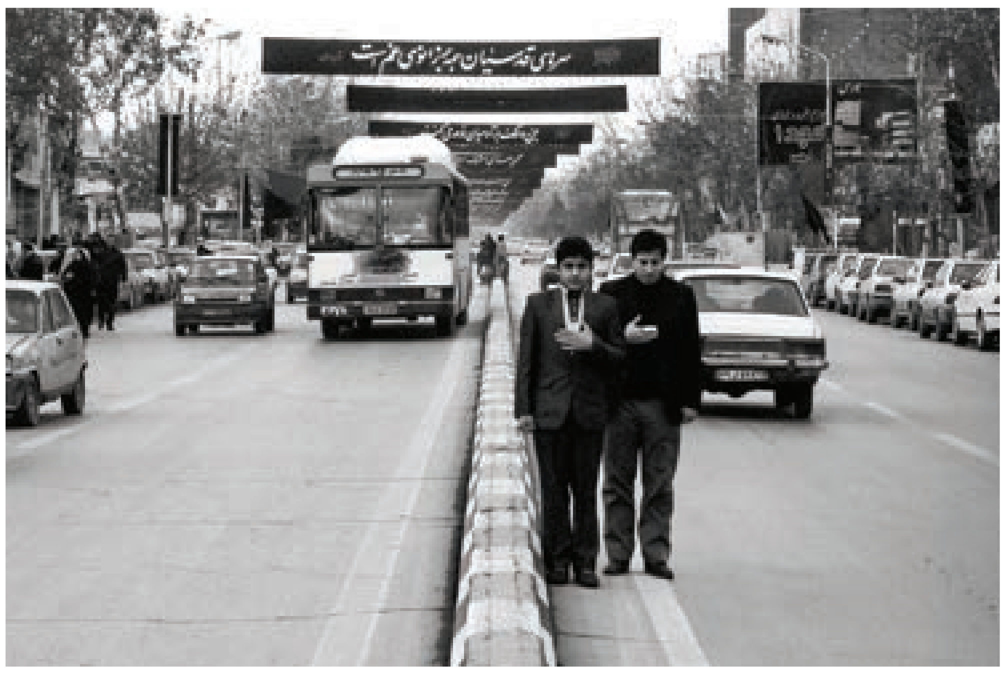

عکس: فاطمه انتظار